معرفت و اهمیت تطبیق عمل برطبق آن

أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحیم

و صلَّی‌ اللَه عَلَی سیّدنا و نبیّنا أبی‌القاسم مُحَمّدٍ

و علی آله الطّیبین الطّاهرین و اللعنة عَلَی أعدائِهِم أجمَعینَ

معرفتي يا مولاي دليلي عليك و حبي لك شفيعي إليك و انا واثق من دليلي بدلالتك و ساكن من شفيعي الي شفاعتك

 خدمت رفقا عرض شد كه معرفت بدون عمل معنا ندارد و به طور كلی التزام به یك اعتقادی به معنای ترتیب اثر به مبانی آن اعتقاد و لوازم و ملزومات آن اعتقاد و آثار ماهوی آن اعتقاد است و الا التزام نمی‌تواند معنا داشته باشد. اگر كسی شغل و حرفۀ او تجارت است و از این راه امرار معاش می‌كند نمی‌تواند در منزل بنشیند و صرفاً خود را ملزم به این حرفه قلمداد كند، باید حركت كند. بیاید آستین هایش را بالا بزند وارد بازار بشود داد و ستد كند مواظب باشد كه سرش را كلاه نگذارند مواظب باشد اموالش را حیف و میل نكنند نسبت به خصوصیات این مسئله دقت كافی را داشته باشد آینده نگر باشد اینها من حیث المجموع اموری است كه یك نفر تاجر باید نسبت به این ها دقت كند و همین طور هر كسی كه نسبت [به] یك مسئله‌ای [که] اعتقاد دارد باید به اموری كه مربوط به آن مسئله خواهد شد التزام داشته باشد و این التزام یك مسئلۀ فطری است احتیاج به توصیه ندارد.

 در آیة شریفه كه دیشب عرض شد یا ایها الذین آمنوا اطیعوا اللَه و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم این گونه اوامر را اوامر ارشادی می‌گویند نه اوامر مولوی. اوامر مولوی اوامری است كه حجیت و الزام آن اوامر از ناحیۀ آمر به وجود می‌آید و قبل از اصدار امر از ناحیۀ آمر آن مأمورٌ به هیچ حجیتی ندارد مثلا نماز روزه زكات حج و امثال ذلك این گونه از امور اموری است كه قبل از این كه شارع مقدس امر به آنها بكند هیچ گونه الزامی‌نداشت. اگر كسی نماز نمی‌خواند گناهی مترتب نمی‌شد بر او. اگر كسی حج انجام نمی‌داد قبل از این كه آیة وجوب حج بیاید خب گناه نكرده بود. یا روزه، وجوب روزه پس از صدور حكم روزه از ناحیة شارع می‌آید قبل از آن نه! لزومی‌ندارد. ولی اوامر ارشادی اوامری هستند كه خود عقل بدون در نظر گرفتن صدور آن امر نیز حكم به الزام آن خواهد كرد. مثلا فرض كنید كه اطاعت از رسول خدا، این نیاز نیست كه خدا بگوید كه از رسول من اطاعت بكنید، چه بگوید چه نگوید انسان باید اطاعت بكند حتی اگر در قرآن یك آیه هم راجع به اطاعت از پیغمبر نداشتیم نفس مسئله و موضوع و حكمِ در قضیه، برای التزام به این مسئله كفایت می‌كرد، كفایت می‌كند. نیازی به حكم خاص و صدور امر خاص از ناحیه شارع ندارد. یا این كه فرض بكنید مثل وجوب صدق و حرمت كذب. وجوب صدق این یك مسئله‌ای است كه نیاز نیست از ناحیة‌شارع بیاید. خود فطرت وعقل انسان به این مسئله حكم می‌كند حتی ما اگر در شرع روایتی آیه ای نداشته باشیم كه راستگویی واجب است و دروغ حرام است، نفس خود این مسئله كفایت می‌كند، درك این مسئله كفایت می‌كند كه انسان ملتزم به این مطلب بشود. اینها را می‌گویند اوامر ارشادی.

 حالا در این آیة شریفه كه می‌فرماید اطیعوا اللَه و اطیعوا الرسول و اولی الامر منكم، خدای متعال می‌فرماید كه ای مردم باید اطاعت از خدا كنید نه از غیر خدا. در تمام امور زندگی خود خدا را باید در نظر داشته باشید نیایید خدا را با غیر خدا قاطی كنید. وقتی كه یك امری از ناحیۀ پیغمبر یا خدا می‌آید بنشینید راجع به او فكر كنید و تأمل كنید بالا و پایین كنید خب حالا من چه جوری این را انجام بدهم؟ چه قسمی‌انجام بدهم كه به كسی برنخورد؟ چه جوری این را انجام بدهم كه دل فلانی كه در این قضیه ارتباط دارد نشكند؟ هان؟ وقتی كه یك امری از ناحیة خدا می‌آید دیگر روی آن فكر نكنید بگذارید همان طوری بیاید و جاری بشود، بیایید روی آن فكر كنید خرابش كردید. آن صفای آن امر را از بین بردید آن لطافت و ظرافت و روحانیت و رَوحِ انتساب به پروردگارش را خراب كردید گرچه بعدا هم انجام بدهید همان طوری كه مورد نظر و رضای پروردگار است ولی دیگر فایدۀ آن كم است نه این كه بی فایده است ها! آن لطافت اول را دیگر ندارد.

 سالك خوب است وقتی كه یك مطلبی به او می‌گویند دیگر روی مطلب فكر نكند بالا و پایین نكند كم و زیاد نكند حالا این را بگویم...، خب در بعضی موارد هست مسئله هیچ ارتباطی به انسان هم ندارد خب انسان در آن قضایا خیلی با رشادت و با جرأت حركت می‌كند و می‌گوید و هنر هم نكرده چون قضیه به او مربوط نیست. می‌گویند آقا برو فلان مطلب را به فلان كس بگو حالا این نه ربطی دارد نه هیچ ارتباطی دارد می‌رود می‌گوید هنر نكرده یك كار عادی انجام داده. یك وقتی یك مطلبی را به او می‌گویند كه خودش و مسائل مربوط به خودش هم با این قضیه گره خورده، آن جا مرد اونی ست كه فكر نكند، می‌گویند برو راه می‌افتد همچین معطل نشود استارت را بزند و [برود.] بایستد! چه جوری بگویم؟ یك قسمی‌بگویم! حالا خودم بگویم؟ به دیگری بگویم؟

 مرحوم آقا یك روز به من فرمودند كه برو به فلان كس بگو كه فلان چیز را، یك نامه‌ای پاكتی داده بودند به من و فرمودند برو این را به فلان كس بده و بگو این را به مادرش برساند، بدهد به دست مادرش. من پاكت را به ایشان دادم و گفتم كه ایشان می‌گویند كه این را به والدۀ تان بدهید، بروید به ایشان بدهید و بگویید مثلا فلانی داده است. دو سه روز از این قضیه گذشت یك شب من آن شخص را دیدم گفتم خب شما دادید؟ گفت دادم ولی خودم ندادم! دادم یك كسی دیگر برد. گفتم خب مگر ایشان نمی‌توانستند به یكی دیگر بدهند كه او بدهد؟ آن شخص از این حرف ما خیلی همچنین چیز نشد، گفت منظور ایشان این است كه این مطلب به او برسد. گفتم نه اشتباه می‌فرمایید! منظور ایشان این است كه شما با دست خود این پاكت را ببری به مادرت بدهی، چون بین شما و بین مادرتان كدورت است و ایشان می‌خواستند به واسطۀ این قضیه یك نوع ارتباطی بین شما ایجاد بشود و شما با این كارتان باعث شدید منظور ایشان حاصل نشد و او قبول نكرد یعنی در یك وضعیتی بود كه قبول نكرد و گفت نه ما تشخیصمان این طور بود.

 آدم نباید بالا و پایین كند مسئله را. وقتی می‌گویند برو بده خودش برود بدهد. وقتی می‌گویند كه این كار را بكن انسان باید خودش این كار را انجام بدهد. مؤمن رند و كیس آن مؤمنی است كه در مقام اطاعت به همان كیفیتی می‌خواهد عمل را انجام بدهد كه برای او اطمینان قلبی حاصل بشود كه مورد رضای خدا است گرچه اشتباه بكند ایراد ندارد اشكال ندارد حتی اگر اشتباه كرد ایراد ندارد، خب اشتباه یك امر طبیعی است طبیعی است ممكن است یك نفر در تشخیص اشتباه كند. اما این كه انسان بیاید و آن لطافت و روحانیت و ظرافت نزول اراده و مشیت پروردگار را با كثراتِ ذخیره شدۀ در نفس آغشته كند، ما در نفسمان خیلی كثرات قاطی كردیم خیلی قاطی دارد خیلی اهواء و خواستهای مبعّد از حق و قرب حق در درون خود خیلی قاطی كردیم خیلی داریم این خواست‌ها و این آمالی كه درون نفس انباشته شده است آیا به همین منوال باید بماند یا یك روز بیرون بیاید؟ اگر باید بماند خب ما دیگر چرا بیاییم نماز و روزه بگیریم؟ چرا بیایم عبادت كنیم؟ و چرا اطاعت كنیم؟ قرار بر این است كه این آمال در نفس بماند و با همین كیفیت هم از دنیا برویم خب چرا خودمان را اذیت كنیم؟ چرا یك خورده روزگار را بر خود تنگ كنیم؟ دیگر یكسره كنیم دیگر، بزنیم به سیم آخر و هر كاری دلمان می‌خواهد در این دنیا انجام بدهیم و به هر وضعیت....

من یك وقتی راجع به این افراد كه در مذاهب عامه و اینها هستند حالا آن افراد عامی‌ایشان را خب می‌توانیم بگوییم مستضعف هستند و از مطالب بی اطلاع هستند ولی این افراد اهل علم ایشان که خیلی هم به مطالب وارد هستند خیلی به روایات...، از اینها افرادی هستند كه به روایات خوب وارد هستند من گاهی در مسجدالنبی كه می‌نشستم، بعضی از اینها كه صحبت می‌كردند و جواب می‌دادم می‌دیدم خوب به روایات خودشان و مسائل و احکام وارد هستند افراد واردی هستند اینها. من یك وقوت با خود فكر می‌كردم...، ولی وقتی كه این صحبت می‌كند می‌گفتم چرا این قدر این كدورت دارد كلامش؟ چرا هر حرفی كه می‌زند انگار یك ظلمتی‌از دهانش خارج می‌شود و در نفس انسان اثر ظلمانی می‌گذارد؟ خب یك مسئله این است كه اینها اهل عناد هستند و به هر مقدار كه عناد در اینها قوی بشود طبعا كدورت نفس و كدورت كثرات در نفس آنها انباشته می‌شود مخصوصا آنهایی كه یك سنی از ایشان گذشته این مسئله خیلی....! آثار جمال تو در دیدۀ هر مؤمن/ آیات جلال تو در سینة هر كافر/ وقتی كه اینها صحبت می‌كنند اصلا درست مشخص است كه جلال پروردگار بر آنها نازل شده و آنها را از خود دور كرده و به آنها دورباش زده و در ظلمات نفس اماره و عناد و استكبار...! خیلی عجیب هستند.

 یك قضیه‌ای چندی پیش من در یك كتاب می‌خواندم از مرحوم شیخ جواد مغنیه، خدا رحمت كند آدم خوبی بود نویسنده‌ای بود محب اهل بیت بود اهل روایت و اینها، آدم خوبی بود. قلمش هم خیلی قلم خوب و روانی بود. ایشان می‌گفت من یك وقت در مسجدالنبی داشتم زیارت می‌كردم یكی از همان افرادی كه در آن جا بودند از مأمورین طلاب آنها، امر به معروف و نهی از منكر آنها كه می‌ایستند و افراد را طبق مرام خودشان توجیه می‌كنند، با من صحبتش شد، ایراد كرد نسبت به یکی، من اعتراض کردم این با من [وارد] صحبت شد. بعد در بین صحبت جسارت را به آن جایی رساند كه گفت اگر الان پیغمبر از این جا زنده بشود و بیرون بیاید و بگوید كه دست از عمر بردار من برنمی‌دارم! عجب آدم واقعا نفهمی‌! می‌گفت این حرف را كه من شنیدم دستم را بلند كردم یك كشیدۀ محكم گذاشتم روی گوش این، محكم! افتاد. كار ما كشیده شد به محكمه و قاضی و اینها. خب آن جا قاضی گفت برای چه این كار را كردی؟ آمد خیلی دروغ‌ها [به من نسبت داد،] من گفتم نه! قسم می‌خورم که این، این جا ایستاد و این حرف را زد و این حكمش اعدام است و مرتد است و باید اعدام بشود حالا قاضی آنها دیگر نگفت اعدام ولی رو كرد به او و گفت تو غلط كردی یك همچنین حرفی زدی! پیغمبر اگر در بیاید....! یعنی شما ببینید این عناد....! و او را تبرئه كردند و خلاصه كارش به جای دیگر كشیده نشد. حالا ببینید این عناد در چه حدی است؟! نفس می‌آید، شما خیال می‌كنید اینهایی كه آمدند در مقابل امیرالمؤمنین ایستادند خب همین‌ها بودند دیگر، همین مرتیكۀ الاغ را شما برش گردان ١٤٠٠ سال قبل همانی است كه در را زدند و حضرت زهرا را تكه تكه كردند و كشتند، همین‌ها، این كه الان درمی‌آید می‌گوید اگر پیغمبر گفت دست از عمر بردار، برنمی‌دارم، این همان است حالا ١٤٠٠ سال بعد آمده. خب این چه می‌شود انسان كه در مقام عناد و غرض به آن جایی برسد كه یك همچنین جسارتی بكند؟ خدا با عمر محشورش كند این آدم را.

 یك وقت من ایستاده بودم در كنار حرم رسول خدا داشتم نماز می‌خواندم یكی از اینها آمد و صحبت شد. دم ظهر گفتم یك دعا می‌كنم دعا را تو آمین بگو گفت چی؟ گفتم دعا می‌كنم خدا در روز قیامت من را با علی محشور كند تو را با هم همان عمر محشورت كند گفت الهی آمین گفتم من هم می‌گویم الف آمین! هزار بار آمین! خب این مسئله این قضیه جای بررسی دارد دیگر، جای بررسی دارد كه انسان مواظب باشد و متوجه باشد كه خدای نكرده یك وقت كار به این جا نرسد. نفس اگر بخواهد طلوع كند و آن منویات خود را بیرون بریزد حتی در مقابل بالاترین مقام هم می‌ایستد و می‌خواهد مسئلۀ خودش را مطرح كند. حالا ما می‌گوییم آن فرد بی دین مرتد كذا كه در آن جا این حرف را زده، در همه جا همین طور است در همه جا همین طور است رعایت حق و دیدن حق و پیمودن حق و پانگذاشتن در همه جا هست این مطلب را چه كسی می‌فهمد؟ این مطلب را امیرالمؤمنین علیه السلام به آن رسیده. حضرت می‌فرماید اگر تمام اقلیم‌های هفت گانه را به من بدهند در قبال این كه یك دانۀ گندمی‌را از دهان مورچه بگیرم این كار را نخواهم كرد! این كلام یك كلامی‌است كه باید به آن رسید و بررسی كرد. چرا امیرالمؤمنین یك همچنین مطلبی را می‌گوید؟ چرا؟

 چون دادن اقالیم سبعه یك امر اعتباری است یك روز به انسان می‌دهند و روز دیگر می‌گیرند اما گرفتن به ناحق یك دانه را از دهان مورچه این یك امر واقعی است یك امر حقیقی است و یك ظلم است و ظلم ظلم است كوچك و بزرگ ندارد ظلم ظلم است كوچك و بزرگ ندارد این می‌شود مرد حق. این می‌شود آن كسی كه هوا دیگر در او وجود ندارد هوس در او وجود ندارد.

 آیۀ شریفه كه می‌فرماید اطیعوا اللَه و اطیعوا الرسول و اولی الامر منكم این آیه عرض شد جزو اوامر ارشادی است یعنی نیاز ندارد كه خدا بگوید از من اطاعت كنید و از پیغمبر و از اولی الامر، یك مسئلۀ بدیهی است. خب وقتی كه انسان معتقد به پروردگار و صانع اول و خالق و مدیر و مدبر است طبعا باید اطاعت او را بر خود واجب كند و رسول چون از ناحیة او آمده است طبعا اطاعت رسول هم اطاعت خدا است و اولی الامر چون از ناحیۀ رسول آمدند طبعا اطاعت اولی الامر اطاعت رسول و اطاعت رسول هم اطاعت از خدا است. این یك مسئلۀ دو دو تا چهار تا است. اولی الامر یعنی افرادی كه زمام امور شرع به دست آنها است البته اگر ما بخواهیم یك معنای عالیتری نسبت به این آ‌یه داشته باشیم مسئلۀ امر را همان مسئلۀ امر تكوینی تلقی كنیم كه الا و له الامر و الخلق مسئلۀ امر مسئلۀ عالم مشیت و عالم ارادۀ ذات است و خلق عبارت است از ظهور آن مشیت و اراده. ولی شنیدم بعضی از این امروزیها آمدند امر را به جهات اعتباری و تشریعی معنا كردند و خیال كردند امر یعنی همین امر و نهی‌های عادی و ظاهری است. ولی چه آن معنا باشد و چه این معنا باشد اولی الامر طبق نص روایات اهل بیت علیهم السلام عبارت است از ١٤ معصوم، اینها اولی الامر هستند یعنی افردای كه زمام تشریع به ید آنها است. آنها هستند كه بر تشریع قیومیت دارند و تشریع قائم به آنها است إما بالوحی مثل رسول خدا و إما بتبیین و التوضیح مثل ١٢ معصوم و ١٢ امام كه توضیح و تبیین وحی به دست آنها است. فقط امام علیه السلام است كه می‌تواند احكام را بیان كند. بنده و امثال بنده نمی‌توانیم بیان كنیم. ما باید ببینیم امام علیه السلام هر چه فرمود ما اطاعت كنیم، كم نكنیم زیاد نكنیم تفسیر از ناحیۀ خود نكنیم توجیه به رأی و اعتقاد نكنیم. آن چه را كه از ناحیۀ معصوم علیه السلام آمده است این را می‌گویند اولی الامر.

 الان اهل تسنن به هر آدمی‌می‌گویند اولی الامر! به خلفای بنی امیه می‌گفتند اولی الامر! به خلفای فاسق و فاجر می‌گفتند اولی الامر! به خلفای بنی عباس می‌گفتند اولی الامر! یعنی كسانی كه زمام حكومت به دست آنها است. چه خلیفه‌هایی؟ ماشاءاللَه یكی از یكی بهتر! ماشاءاللَه یكی از یكی بهتر! واقعا انسان شرم می‌آید اصلا به زبان بیاورد كه همان لقبی را كه خدای متعال به پیغمبر داده و به امیرالمؤمنین علیه السلام داده است افرادی آن لقب را به خود می‌بندند كه شب را تا به صبح آن قدر شراب خوردند كه از شدت شراب در حال تركیدن بودند! این طور در تاریخ نوشته! و با زنان فاحشه تا صبح را گذرانده‌اند و بعد در حال مستی عبا بر سر زن فاحشه انداخته‌اند و با عمامه او را برای اقامت نمازجماعت به مسجد بردند! اینها افرادی بودند كه اولی الامر هستند! ماشاءاللَه! بَه بَه! واقعا انسان تعجب می‌كند این اهل سنت خجالت نمی‌كشند از خودشان؟ حالا شیعه چه می‌گوید؟ شیعه می‌گوید بابا این اولی الامری كه خدا گفته مشخص است، اول امیرالمؤمنین بعد امام حسن مجتبی امام حسین امام سجاد تا آخر هم امام زمان، این هم تاریخشان این هم كتابشان این هم مسائل خودتان بروید تماشا کنید این هم مال ما. شما چه؟ بفرمایید؟ اولی الامر شما یزید بن معاویه! بَه بَه! سگ باز قمارباز شطرنج باز عرق خور جانی‌فاسق قاتل پسر رسول خدا و ووو! نقطه بچین تا...! این یكی! دیگر؟ ولید بن یزید و هشام بن عبدالملك و عبدالملك بن مروان و مروان! واقعا! آن یكی هارون الرشید و شبهای بغدادش و كذا و كذا و مأمون و متوكل كه اصلا...! یكی از اولی الامر همین متوكل است كه تصریح كردند بر این كه اولی الامر لفظی است كه بر این جناب متوكل! متوكلی كه چند بار قبر سیدالشهدا را تخریب كرد افرادی كه برای زیارت می‌رفتند به قتل می‌رساند! همین جناب متوكل! زن بازی‌های او شهرة تاریخ است شراب خواریهای او زن بازی‌های او كذا! سامرا را كرده بود فاحشه خانه برای خودش و درباریان خودش و لشگریانش! و با ائمه چه كردند كه دیگر بماند؟ آنها مسائلی دارد! متوكل از جمله افرادی است كه اهل سنت نصّ‌ بر اولی الامری این بزرگوار دارند! واقعا اینها جواب تاریخ را چه می‌دهند؟ واقعا فكر كردند؟

 خب شیعه می‌گوید اولی الامر ما اینها هستند. ما فقط اولی الامرمان ١٢ نفر هستند خب پیغمبر و حضرت فاطمه معصوم است و فاطمه زهرا كه خب آن دارای مقام عصمت با این‌ها ١٤ معصوم هستند این هم كتابشان مشخص است تاریخ ایشان سیرۀ ایشان و احوال ایشان، خودتان بروید ببینید. خودتان بروید احوال امام صادق را ببینید. چرا ما بگوییم؟ خودتان بروید احوال موسی بن جعفر را ببینید خودتان بروید احوال امام رضا را ببینید، اصلا از ما هم نشنوید. یعنی واقعا اینها خجالت نمی‌كشند؟ اینها در مقابل دنیای امروز چه جوابی دارند بدهند؟ اگر دنیا از اینها سوال كند یك نصرانی سوال كند یك یهودی سوال كند كه شما اولی الامری كه به پیغمبر می‌گفتید به متوكل و ولید بن یزید كه وقتی كه تفأل به قرآن زد این آیه آمد.... و خاب كل جبار عنید، عصبانی شد و گفت قرآن به من جبار عنید می‌گوید! برداشت شعر گفت! گفت اتوب اتوب جبار عنید فها أنا جبار عنیدی اذا ما جاءك ربك یوما تشهد فقل یا رب مزقنی الولیدی! قرآن را گذاشت به دیوار بعد تیروكمانش را برداشت زد به این، آن قدر به این قرآن زد تا تكه تكه كرد! ایشان از اولی الامر است! یعنی شما تصور می‌كنید؟ یكی از افرادی كه نص بر اولی الامری دارند چون اینها می‌گویند ما ١٢ اولی الامر داریم بر همان سیاق روایتی كه از رسول خدا شنیدند كه ان ائمتی كلهم من قریش و هم اثنی عشر آمدند دوازده تا خب این كه بیشتر است بیست و چند نفر هستند آمدند از جملۀ اینها چند تا زبده را انتخاب كردند! همین گل سرسبد خلفا را، از جملۀ این گل سرسبدها همین گل سرسبدش همین جناب ولید بن یزید و جناب متوكل و اینها هستند! اینها آن قشنگ‌ها و آن خلاصه درست و حسابی ها هستند! تمام اینها را می‌دانند ها!

 شیعه می‌گوید اولی الامر فقط معصوم است نه فقیه و نه ولی فقیه و نه حاكم و نه مرجع و نه عالم، هیچ كدام اینها اولی الامر نیستند. اولی الامر یعنی ١٤ معصوم والسلام! شیعه این را می‌گوید. مشخص هم هست افراد مشخص هستند تاریخشان هم مشخص است همه هم اطلاع دارند حالا بیننا و بین اللَه اگر رسول خدا بیاید و تصریح كند بر ولایت و بر خلافت ائمۀ معصومین خب دیگر نیاز ندارد كه بیاید و بگوید حالا بیایید از اینها اطاعت كنید خب مشخص است دیگر. اطیعو اللَه و اطیعوا الرسول و اولی الامر منكم یعنی اینها. خب این می‌شود چه؟ این می‌شود عمل. عمل یعنی انقیاد و اطاعت. كسی كه عمل یك مكتبی را سست می‌شمارد یعنی نسبت به آن مكتب باور ندارد، این است معنایش. باور داشتن تا دانستن دو تا است. باور! قبول! پذیرش! این دو تا است.

 می‌آمدند خدمت مرحوم آقا می‌گفتند كه آقا ما مدتی است این جا هستیم و مطالبی، چیزی، اینها، نمی‌دانیم چرا خلاصه آن همت را نداریم؟ آن چیز را نداریم؟ آن ارزش را نداریم؟ آن اهتمام را نداریم چه می‌شود؟ مرحوم آقا می‌فرمودند چون باور ندارید. اگر كسی باور كند حقانیت یك راهی را دیگر احتیاج به تذكر ندارد، احتیاج به گوشزد ندارد احتیاج به گوشزد ندارد. چطور در آن مطالبی كه مربوط به مسائل دنیا هست نسبت به آنها چنان مته را به خشخاش می‌گذارید كه هیچ نكته سنجی نمی‌تواند به این دقت حسابرسی كند چرا؟ چون ما دنیا را باور داریم عالم ماده را باور داریم هواهای نفسانی را باور داریم امور دنیوی و شهوانی را باور داریم. خیلی عجیب است خیلی واقعا مسئله عجیب است كه چطور ما در مسائل دنیوی این قدر دقت به خرج می‌دهیم!

 چندی پیش یك مطلبی شنیدم، خیلی به هم ریختم خیلی حالم به هم ریخت و خیلی متأثر شدم و پیغام دادم كه شما بروید و بگویید راجع به مسئله. شنیدم یكی از افراد منتسبین به مرحوم آقا وقتی كه یك وصلتی پیش آمده، آن شخص آمده و گفته كه نظر مرحوم آقا بر مهرالسنه است چرا شما مهرالسنه نسبت به دختر خودتان اعمال نمی‌كنید؟ ایشان با تمام صراحت و به دروغ گفته نخیر! نظر ایشان به مهر السنه نبوده و این حرفها را به ایشان می‌بندند و باید این مبلغ از سكه، مبلغ بالایی بوده، و هرچه آن گفته كه آخر ما این طور شنیدیم و این طور آمدیم و چیز كردیم، گفته نخیر! این مطالب دروغ است و نظر ایشان این نبوده و باید این طور بشود و از همۀ اینها بالاتر، آن شرایطی را كه در عقدنامه و اینها هست و مرحوم آقا می‌فرمودند با این شرایط من هیچ عقد نمی‌كنم ایشان آن قدر پافشاری كرده كه آن شخص ملزم شده بر این كه شرایط را امضا كند! این همان آدمی‌بود كه در زمان مرحوم آقا آمده بود می‌گفت آقا چرا ما نسبت به انجام عبادات سست هستیم؟ خب آی دروغگو! تو می‌خواهی این دخترت را با این شرایط بدهی چرا دیگر به مرحوم پدر ما می‌بندی؟ چرا دروغ می‌گویی؟ چرا تهمت می‌زنی؟ چرا برای مسائل دنیا تمام ارزش ها را زیر پایت داری می‌گذاری؟ بگو آقا نظر ایشان این بوده و من نمی‌خواهم این طور بدهم! خب خیلی خب حالا هر چه! تو كه می‌آیی و آن شخص تحقیق كرده از این طرف و آن طرف.... وقتی كه چند روز پیش به من این مسئله را یك كسی گفت خیلی من وضعم به هم ریخت! خیلی! و رو كردم به آن شخص و گفتم از این به بعد دیگر من با او قطع رابطه كردم و تمام شد. مگر این كه برگردد و توبه كند و برود [در] خانواده اش اعلام كنند كه من به مرحوم آقا تهمت زدم و نظر خودم را اعمال كردم و مطلب را برگرداند به همان چه مورد نظر ایشان بوده، در غیر این صورت دیگر من با او تا آخر عمرم صحبت نمی‌كنم، مطلقا.

شما كه آن موقع در زمان مرحوم‌آقا این حرف را می‌زنی برای چه این حرف را می‌زنی؟ چون ـ مرحوم آقا به تو ‌گفت ـ باور نداری باور نكردی! می‌آیی می‌روی در جلسه در ذكر شب صبح فلان این حرفها فلان ولی یك آمدن و رفتن است یك حركت است تا چه قدر به مبنا ما گرایش پیدا كردیم و این مبانی را در دل خود گره زدیم و با آنها زندگی می‌كنیم؟ یعنی با این مبانی زندگی می‌كنیم نه این كه صرفا در ذهن ما است. یك آقایی بود آدم خوبی بود و یك حرفهای خوبی هم می‌زد و مطالب خوبی هم می‌گفت تا چه قدر با آن مطالب ما داریم زندگی می‌كنیم؟ این را از ما سوال می‌كنند. زندگی ما بر چه اساس است؟ داد و ستد ما بر چه اساس است؟ معاشرت ما بر چه اساس است؟ این! این مسئله است. شما كه آن را می‌گویید چطور در این مسائل دنیا...؟ هان؟ چرا؟ چون این الان دخترت است؟ حالا اگر پسرت را هم می‌خواستی زن بدهی این حرفها را می‌زدی؟ هان؟ ببینید! مچ آدم را خدا خوب می‌گیرد، قشنگ مچ آدم را خدا می‌گیرد و متوجه می‌كند كه در چه عالم خطرناك و چه منجلابی ما قرار گرفتیم و داریم دست و پا می‌زنیم! بنده به ایشان گفتم، آن شخص، گفتم برو بگو هم به عیالت بگو و هم درخانواده كه من با فلانی صحبت كردم و فلانی گفت تمام این مطالب تهمت است و اینها خلاف واقع است و خب مسئله مشخص است دیگر، مطلبی را كه همه می‌دانند همۀ رفقای ایشان می‌دانند همۀ دوستان ایشان می‌دانند یك مسئله‌ای نیست كه فقط اختصاص به ما داشته باشد كه فرزند ایشان هستم، نه.

 یا ایها الذین آمنوا اطیعوا اللَه و اطیعوا الرسول و اولی الامر منكم، باید عمل كرد بدون عمل فایده‌ای ندارد كسی كه مدعی حركت به سوی خدا است بدون ترتیب آثار این مسئله، در جای خود درجا دارد می‌زند، دارد دور خودش می‌گردد، دل خودش را به آمدن و رفتن [در] مجالس خوش كرده است یك مجلسی روز می‌روم یك مجلسی هم شب می‌روم و یك مجلسی هم شبهای ماه رمضان می‌روم و دلش را به اینها خوش كرده! فایده ای ندارد. در حدیث قدسی وارد است كه خطاب خداوند به بنی آدم كه یابن آدم اكثر من الزاد فان الطریق بعید بعید یا فان المسافة بعید بعید، زاد و توشۀ خود را زیاد كن، یعنی چه؟ یعنی دقت كن، در مقام عمل و در مقام انجام تكالیف كوتاهی نكن وظایف خودت را به نحو احسن انجام بده كسی كه یك مسافت بعیدی را می‌خواهد برود و حركت كند به فكر مقتضیات آن مسافت هم خواهد افتاد. زاد و توشه را باید انسان زیاد كند چون فان الطریق بعید بعید، راه تو خیلی طولانی است تو دو روز دیگر می‌میری تازه راه از دو روز دیگر شروع می‌شود ان امامكم عقبی ... عقبه به آن گردنه‌هایی می‌گویند كه همان طور یكی پس از دیگری انسان باید آنها را دور بزند و خطر افتادن و وارد شدن در مهلكه و مسائل دیگر و و... مسائل دیگر. برای آن طرف باید این عمل و این توشه را تو برداری و الا دو روز دنیا تمام می‌شود اصلا قابل مقایسه نیست این شصت سال زندگی و هفتاد سال زندگی كه به انسان دادند در مقابل آن طرف، به اندازۀ یك سر سوزن هم نمی‌شود به حساب بیاید.

 وجدد السفینی فان البحر عمیق عمیق، كشتی خود را دائما مرمت كن نقاط ضعف و نقصان او را اصلاح كن چرا؟ چون دریا دریایی است مواج و عمیق و گرداب گردابی است عمیق. آن عقاید و آن یافته‌های خودت را كه بر آن عقاید و یافته‌ها سوار شدی و بر روی دریا حركت می‌كنی آن یافته‌ها را یافته‌های بی نقص و عیب قرار بده، آن اعقتادات را اعتقادات بی نقص و عیب قرار بده، آن باورهایت را باورهای متكامل قرار بده نه باورهای همراه با نفس. اگر به شخص سرمی‌سپری بدان كجا می‌سپری چون دریا عمیق است اگر بر اساس یك اعتقادی داری دین و دنیایت را می‌گذاری بدان چه اعتقادی است چون دریا متلاطم است چون امواج فتن یكی پس از دیگری می‌آید و تحمل ادراك و هضم این امواج را از تو می‌گیرد پس بنابراین اگر بر كشتی سوار می‌شوی بر كشتی مطمئن سوار شو.

 در بعضی از این مسائلی كه اتفاق افتاد رفقایی كه این مسائل یادشان هست می‌دانند كه چه قضایایی در آن موقع‌ها اتفاق می‌افتاد و چه مطالبی در آن زمان‌ها به وقوع می‌پیوست كه حتی بسیاری از شاگردان ایشان را دستخوش همان تحولات قرار داد چرا؟ چون آنها سفینۀ‌شان را تجدید نكرده بودند اعتقاداتشان را بر یك اساس مكین و متقن بار نكرده بودند در حال تذبذب بودند در حال شك بودند تمایل به یمین و یسار داشتند وقتی كه ما با آنها صحبت می‌كردیم در عباداتشان اضطراب مشاهده می‌شد در عبارات ایشان مسائل و جریاناتی كه در نفس آنها می‌گذشت پیدا بود اتكای ایشان نسبت به مرحوم آقا آن قدر اتكای محكم نبود مسائلی كه اتفاق می‌افتاد از آنجایی كه با مطالب نفس همگونی داشت برای آنها از جاذبۀ بیشتری برخوردار بود. در نتیجه چه بود؟ سوار شدن بر این امواج آنها را این طرف می‌برد این طرف می‌برد این طرف می‌برد. یك قضیه اتفاق می‌افتاد یكخورده موافق با نفس، می‌دیدیم گل از گلشان شكفته شده، یك قضیه اتفاق می‌افتاد مخالف، می‌دیدیم ابروها در هم رفته و لب و لوچه آویزان شده. دوباره پس فردا یك قضیه اتفاق می‌افتاد موافق با مرام، می‌دیدیم لحن و عبارت تغییر كرده، بَه بَه ماشاءاللَه امروز خیلی سرزنده است. یك قضیه اتفاق می‌افتاد در ذوقشان كه می‌خورد می‌دیدیم آمدندسرشان را انداختند پایین. خب بابا همیشه سرت را بالا نگه دارد همیشه در یك حال باش چرا این طرف و آن طرف هی می‌روی تا این كه هر روز یك شكل عوض می‌كنی؟ چرا؟ چون اینها بر سفینۀ هموار و راهوار سوار نشده بودند. سفینة اینها كه بود؟ اهواء و آراء ناقصه بود دیدگاه‌های ناقص بود، دیدگاه ناقص. آراء نسنجیده بود.

 ولی خدا كه دارد می‌بیند آن كه دیگر در تلاطم نیست امروز یك جور بشود همین طور نگاه می‌كند فردا یك جور دیگر بشود باز نگاه می‌كند چرا؟ چون دارد یك چیز دیگر را می‌بیند. برای او نوسانات عالم ماده جنبة معلولیت را دارد و تأثر، نه جنبۀ تأثیر و سببیت را، لذا همیشه حالش یكسان است. او دارد نگاه می‌كند می‌بیند مشیت خدا چطوری دارد می‌آید؟ امروز این جوری می‌آید فردا یك جور دیگر. امیرالمؤمنین علیه السلام، هیچ باكیش نیست. می‌رود در جنگ جمل پیروز می‌شود همین طور نگاه می‌كند می‌رود در جنگ صفین و شكست می‌خورد باز همین طور نگاه می‌كند، می‌آید باز در جنگ نهروان پیروز می‌شودهیمن طور نگاه می‌كند. هیچ فرقی شما نمی‌بیند در وجنات او. وقتی كه پیروز می‌شود چنان اعلامیه صادر می‌كند كه گوش فلك را كر می‌كند وقتی هم شكست می‌خورد همچنین اعلامیه صادر می‌كند كه چه عرض كنم! هان؟ نه! نه اون طرف اعلامیه می‌دهد نه این طرف اعلامیه می‌دهد یك روال خاص دارد این می‌شود ولی خدا. این می‌شود آن سفینه‌ای كه در امواجِ فتن، آن سفیه دچار اضطراب نمی‌شود راحت راه خودش را می‌رود و این امواج را یكی پس از دیگری می‌پیماید ولی افراد عادی هر كسی می‌خواهد باشد در هر سطحی و مرتبه ای، همین قدر كه ولی خدا نباشد دیگر هر كسی می‌خواهد باشد.

 امروز تابع یك جریان است فردا تابع جریان دیگر. امروز تابع یك قضیه است فردا تابع قضیۀ دیگر. امروز ناراحت می‌شود فردا خوشحال می‌شود امروز می‌زند بر سرش، فردا می‌خندد! این چیست؟ این به خاطر این است كه در حوادث و وقایع دنیا به دید كثرت نگاه می‌كند نه به دید وحدت. چون دید دید كثرت است همراه با كثرات در حال تغییر و تبدل است كثرت كثرت است دیگر. امروز با آدم خوبند فردا به آدم برمی‌گردند ای بابا تو كه دیروز با ما خوب بودی حالا چرا به ما اخم كردی؟ به اخمت نگاه كنیم یا به خندۀ تو نگاه كنیم؟ آدم می‌رسد به آنجایی كه نه به اخم مردم نگاه می‌كند، وقتی تجربه كسب كرد دید نه اخم آنها اخم است نه خندۀ آنها خنده است. نه قهر آنها روی حساب است نه آشتی آنها روی ملاك است همه بر اساس اعتباریات است. منافع اقتضا بكند [به] روی انسان می‌خندند منافع اقتضا نكند می‌روند پی كار[شان،] اصلا به آدم اعتنا نمی‌كنند، اعتنا نمی‌كنند.

 و جدد السفینی فان البحر عمیق عمیق، سوم و اخلص العمل فان الناقد بصیر بصیر این خیلی مهم است. عملت را خالص كن عملت را خالص كن كه آن كسی كه حسابرس است ای داد بیداد! بصیر بصیر! چنان مو را از ماست می‌كشد بیرون، این كه خدمت شما دارم عرض می‌كنم اینها همه مقدمه است برای فرمایش حضرت سجاد كه چطور حضرت سجاد، دیشب عرض كردم ها، از میان این همه چیزها فرمود من حب تو را شفیع قرار می‌دهم نگفت عمل. در حالی كه بر اساس قاعده عمل باید باشد انسان با عمل خودش است عمل ملاك است عدم عمل و عمل نكردن دلالت بر تساهل می‌كند دلالت بر ولنگ و وازی! همین! بی اعتنایی نسبت به مبانی و اینها می‌كند. در آیات هم كه همین است در روایات هم كه همین است همه هم تأكید بر عمل می‌كنند باید هم باشد توصیه هم بر این است و أخلص العمل فان الناقد بصیر عملت را خالص كن آن جا عملِ غیرخالص را نمی‌خرند عملی كه برای غیر من است، خدا می‌گوید، آن عمل به چه درد می‌خورد؟ روز قیامت روز من است و عملی در این جا می‌تواند عرضه بشود كه به من انتساب داشته باشد و در عملی كه من در آن نبودم این انتساب به من ندارد پس در روز قیامت وزنی ندارد ثقلی ندارد. ثقل در عمل عبارت است از خلوص. خالص كردن. خب ما كه این كار را داریم انجام می‌دهیم ما كه داریم این زحمت را می‌كشیم ما كه داریم این كار را می‌كنیم خب چرا خالصش نكنیم؟ چرا برای خدا نكنیم؟ چرا این نعمتی كه آمده است این نعمت را بر خود محروم كنیم؟ خود را از این نعمت محروم كنیم؟ و با توجه به مسائل دیگر و خصوصیات دیگر آن عمل شایستۀ عرضۀ به پروردگار را نداشته باشد.

 ساعت تقریبا به وقت رسیده و ما هم طبق قولمان پیش رفقا، اجازه می‌دهند دیگر كه انشاءاللَه تتمۀ مطلب برای جلسة‌بعد اگر خدا بخواهد. مطلب خیلی زیاد است واقعا من امشب كه می‌خواستم خدمت رفقا برسم اصلا یكی از این مطالبی را كه گفتم در نظرم نبود، می‌خواستم بحث را به جایی دیگر ببرم، آمدم این جا نشستم اصلا رفت! رفت یك جای دیگر و یك قسمت های دیگر و اینها و از آن مطالب! علی كل حال! خدا رحمت كند مرحوم دستغیب را خدا رحمتشان كند از افراد خیلی خوب یكی مرحوم دستغیب بود. یكی از رفقا یكی از دوستان می‌گفت من نوارهای مرحوم دستغیب را ضبط می‌كردم از خیلی از خصّیصین ایشان بود از حواریون مرحوم دستغیب بود و شاید تنها كسی هم باشد كه نوارهای ایشان را پیشش داشته باشد به آن مقدار. می‌گفت یك شب این ضبطی كه ما برده بودیم نمی‌دانم اشتباه كردیم چه شد نصف آن را نگرفت، این حالا نشده بود و ما رفتیم در منزل و دیدیم كه این نصفی را گرفته و نصفی را نگرفته. فردا مرحوم دستغیب را دیدم گفتم آقا می‌شود امشب شما آن نصفۀ دیگر، آن نصفۀ دیگر كه دیشب صحبت می‌كردید بگویید این نوار ما نگرفته! ایشان یك خنده ای كرد گفت فلانی آخر من كه خودم نمی‌دانم می‌روم بالای منبر چه می‌گویم؟ خودش می‌آید من نمی‌دانم، حالا می‌روم آنجا آمد آمد نیامد دیگر دست من نیست! خدا رحمتش كند. ما هیچ وقت خودمان را با یك همچنین بزرگوارانی مقایسه نمی‌كنیم ما فقط خواستیم عرض كنیم كه مطلب ما در این شب یك همچنین قضیه‌ای بود.

 انشاءاللَه امیدورایم، یك شب این را الان یادم آمد، مرحوم آقا خیلی زمان سابق، همان زمان گذشته همان سلطنت گذشتۀ شاه و اینها، مرحوم آقا آمده بودند قم من یك نواری از مرحوم دستغیب نوار چیز را داشتم، گرفته بودم از بازار، خیلی من به صحبت‌های ایشان علاقه مند بودم الان هم همین طور است خیلی علاقه مند هستم خیلی سبكی و روحانیت من در صحبت ‌های ایشان می‌بینم و احساس می‌كنم، نوار ظاهرا مثل این كه دعای كمیل ایشان بود گرفته بودم و مرحوم آقا آمده بودند در همین ایام نوروز، تعطیلات آمده بودند، مشرف شده بودند قم، یك شب صحبت شد و فرمودند هان بیاور من هم گوش بدهم! ماهم نوار، شب جمعه هم اتفاقا بود، ما نوار را گذاشتیم توی ضبط و خودمان هم رفتیم. ایشان گوش داده بودند برگشته بودند ایشان هم مشخص بود كه خیلی مشعوف شده بودند و نسبت به این مسائل و اینها، بعد یك جمله ایشان به من فرمودند اولئك و اللَه نوراللَه فی ظلمات الارض، این را راجع به ایشان فرمودند كه اینها همان نور خدا در ظلمات زمین هستند.

 امیدواریم كه خداوند ما را هم موفق كند به این كه این چند روزۀ دنیا و باقیماندۀ از عمر را با ولایت اهل بیت و با تأسی به سیرۀ اولیاء و بزرگان درگاه خودش سپری نماییم.

اللَهم صل علی محمد و آل محمد